



و



## اظهار نظرها

### جناب دکتر وحیدنیا

مدیر خبیر مجموعه خاطرات - راجع به انتخابات دوره هفدهم تعیینیه در محلات هم چنانکه به منظور سهولت قرائت بجد - وسواس خواسته و اصرار کرده بودم جناب عالی تمام گزارش این جانب را در يك شماره (شماره ۱۲ - خاطرات ۱۵ مهر ۱۳۵۱ از صفحه - ۱۵ تا ۲۶) درج فرمودید بی اندازه از قبول این زحمت متشکر و سپاس گزارم. وجود چند غلط مطبعی هم از ارزش سنخ کار نمی‌کاهد - با اصطلاح - قرینه حالیه غلط‌ها را تصحیح خواهد نمود.

پیش از شروع به موضوع این توضیح ضرورت دارد که :

موافق دستور تلگرافی ۳۳۳۳۰ مورخ ۱۳۳۰/۱۲/۱ نخست‌وزیری گزارشهای

انتخاباتی کلا بعنوان شخص جناب آقای اللهیار صالح تقدیم شده است . اصل موضوع :

در صفحه ۱۳ شماره مذکور تبعاً نام این جانب به میان آمده و چنین نوشته شده است :

۲ « اینک می نویسد مجدالعلی بوستان رئیس دفتر دیوان کشور مأمور محلات شد که ناظر انتخابات باشد مطلب چنین است که :

قبل از عزیمت به محلات او از صدر - الاشراف ملاقات نمود و پس از تبانی با او در محل ، کار انتخابات رادنیال نمود بهمین جهت در محل ارتباط او با آخوندها بود که روزی هم آخوندها را وادار کرد که مردم را تحریک نمایند تا در مساجد نماز

نگذارند و اگر اهالی تمرد کردند آخوندها از شهر خارج شوند تا بدین وسیله زمینه برای ورود دکتر صدر را که در ده کیلو متری شهر بود فراهم آورند و ... .  
گرچه متن گزارش که عبارت از منقولات اسناد موجوده در پرونده عمل و مشهودات عینی این جانب در مدت توقف محلات است جواب گوی دروغ موصوف می باشد ولی چون ممکن است ارباب تحقیق فعلاً مجال خواندن مفصلات امر را نداشته لکن طالب نتیجه آن باشند لذا بعضی از آنچه را که تا کنون ننوشته ام می نویسم و توضیح لازم را هم درباره نوشته ها میدهم تا قشیه بحد خود مبرهن گردد که :

### یوری الحاضر الشاهد المظمن

من الامر مالایری الغائب  
در حکومت مرحوم آقای دکتور مصدق بازرسهای انتخابات مجلس پیش از رفتن بمحل مأموریت حسب الدعوه بامری- الیه ملاقات و پس از آن راهی میشدند .  
علی المعمول روزی برای تشریف عده ای بازرس تعیین گردید، پیش از ظهری بود که باتفاق یازده نفر شرفیاب شدیم . هنگام خروج از اطاق کسی آمد به من گفت آقا فرمودند شما روید ، باتعجب پرسیدم من که هستم - نام مرا گفت رفتم در دفتر مرحوم حاج شیخ احمد بهار بانتظار ماندم ، نیم ساعتی که گذشت همان شخص بسراغ من آمد شرفیابی حاصل شد - در اطاق جز معاون جلیل القدر وزارت کشور و اینجانب نفر چهارمی نبود .

تعارفات معموله پایان یافت و مرحوم آقای دکتر مصدق فرمودند :

شما را برای نظارت امر انتخابات محلات از این جهت در نظر گرفتیم که شاید بتوانید اختلاف ( یا «اختلافات» تردید از من است ) مذهبی آنجا را رفع کنید .

بطور کلی موافق مقررات جاریه کار را بدست مردم بدهید به نتیجه اش فکر نکنید فی المثل مردم شمار را انتخاب نمایند خود مردم مسئول عواقب عمل خود خواهند بود .  
چون دیگر حرفی نبود مرخص شدم  
بهر حال راهی محلات شدم . آقای خدا بنده بازرس انتخابات کمره نیز همراه بود .

شب ۲۰ بهمن ۱۳۳۰ ( موافق ۱۳ جمادی الاولی ۱۳۷۱ قمری ) وارد محلات شدیم . محلات مهمانخانه نداشت ، شب را در قهوه خانه ای بسر بردیم . روز ۲۰ بهمن من در محل دادگستری منزل کردم ، شبها را در دادگستری بیتوته ، و روزها موافق معمول اداری در فرمانداری حاضر می شدم . پاسبان شهر بانی مراقبت دقیق از دادگستری می نمود .

بنابه روش قضائی خود با احدی مراد نداشتیم ، ملاقاتها رسمی بود که به همراه فرماندار یا باتفاق فرمانده قوای نظامی ( که موقتاً بمحلات آمده بود ) انجام می شد .

حال اقتضا دارد بقیه مطلب را از صفحه دهم گزارش تقدیمی به وزارت کشور

نقل نمایم :

... بواسطه وضع مخصوص شهر سرکار سرگرد فرمانده پادگان از روزشنبه ۲۶ بهمن ۱۳۳۰ یکنفر سر با مسلح شب و روز ما مور حفاظت این جانب نمود که در داد گستری محل اقامت من دائم از من مراقبت می نمود .

از طرف شهر بانی دو شب پاسبان مسلح فرستادند که با وجود سر باز احتیاجی به او نبود . از چهارم اسفند ۱۳۳۰ از لحاظ اینکه صورت مجلس را امضاء نکرده بودم بصلاحدید فرمانده پادگان از داد گستری بشهر بانی نقل مکان نموده و تا روز حرکت ( ۱۲ - اسفند ۱۳۳۰ ) در همانجا منزل داشتم ... الخ ،

بطوری که گذشت این جانب از ورود به محلات ساعت هفت بعد از ظهر روز شنبه ۱۹ بهمن ۱۳۳۰ تا ساعت چهار و نیم بعد از ظهر روز سه شنبه ۱۳ ماه اسفند ۱۳۳۰ که با اتفاق سرکار سرهنگ ... رئیس کل ژاندارمری (اراک گلپایگان - محلات ) از راه اراک به تهران برگشتم دائم تحت نظر بودم . چنانکه آقای حاج شیخ عبدالحسین وحیدی و آقای جلال الدین طاهری دادستان بموجب دعوتی که کردم و دعوت بر خلاف ادب بود - روز ششم اسفند ۱۳۳۰ به شهر بانی محلات آمدند و وصیت نامه ام را تسجیل نمودند . زیرا فرمان خداست که : **حین الوصیة ائنان ذوا عدل منکم** بنا برین امری که بمن نسبت داده شده نیاز به زمان و مکان داشت که هیچ یک در اختیارم نبود .

برای اینکه درجه اختیار و حدود تحرک من بهتر معلوم و وضع محیط آن روز محلات امروز مجسم گردد لازم است که اجمالی از جریان مراجعت خود را بحدی که موجب تهییج نشود بنویسم تا دانسته شود که وضع از چه قرار بوده است .

جریان مراجعت تهران

روز ۱۲/۱۲/۱۳۳۰ مطابق تلگراف شماره ۶۷۸۱ وزارت کشور به مرکز احضار شدم ولی بواسطه اختلالات ناشی از خشونتها و جسارتها در تمام شئون شهر که از آنجمله ناامنی شهر و راهها و بالتبع فقدان وسایط نقلیه در همان حدود بود حرکت من ممکن نمی شد .

روز سه شنبه ۱۳ اسفند اول ظهر با ... سر باز مستحفظ که به شهر بانی محل اقامت خود برای صرف نهار می رفتم ناگهان دیدم دم اداره ژاندارمری يك جیب دولتی ایستاده است .

پس از تحقیق معلوم شد جیب متعلق به سرکار سرهنگ ... رئیس کل ژاندارمری است که برای سرکشی حوزه استحفاظی تشریف آورده و منزل ... میهمان هستند بعد ظهر هم به اراک بر خواهند گشت .

خلاصه القول پس از صرف نهار پرورنده و اوراق مربوطه را برداشته رفتم توی جیب ژاندارمری نشستم . جناب سرهنگ سه ساعت بعد ظهر آمدند . من خود را با نشان دادن تلگراف احضار وزارت کشور معرفی



### امیر افخم

ادب و تبریك بیكران به جناب عالی در انتشار مجله بی نظیر وحید که بدون شك هر خواننده ای آنچنان مجذوب مندرجات پراج و فوق العاده جالب و آموزنده آن گردیده که بی صبرانه منتظر شماره بعدی است ، با توجه باین نکته مهم که اکثر نویسندگان خاطرات وحید از رجال و سیاستمداران قدیم میباشند باین نتیجه رسیدم که شاید بلفظ حضرت تعالی واستعانت آنان دریافتم بازمانده یا بازماندگان یکی از خویشانم بنام مرحوم میرزا بزرگ شاملو ملقب به دبیر افخم که ریاست اداره شرق وزارت داخله را برعهده داشت و یا مرحوم عون الوزاره مدیر کتابخانه سابق وزارت معارف و اوقاف که برادر خانم مرحوم دبیر افخم بود توفیقی بدست آورم .

استدعای بنده اینست که با درج مطلب فوق در مجله وزین وحید فرصتی فراهم

و اضطرار مراجعت خود را - از طریق اراک به تهران خاطر نشان کردم . سرکار سرهنگ که خود را ندیده جیب نیز بود بانگرانی و دستپاچگی گفت آخر ... بی درنگ گفتم اول و آخر نداردمن از جیب پیاده نخواهم شد و فهماندم که باوضع حاضر حرکت من به طهران ممنوع است .

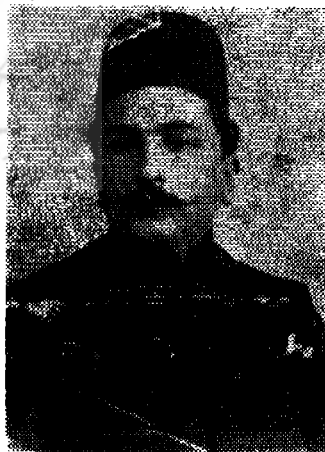
جناب سرهنگ بلافاصله بشهر مراجعت و پس از ساعتی آمد و درست بوقت محلات ساعت چهار ونیم بعد ظهر بود که راهی اراک شدید .

حین الحركة سر باز مستحفظ را مرخص و سپردم که ائانه مرا به آقای احمد سلیمی خدمتگزار داد گستری تسلیم نماید . از اراک هم باره آهن عازم طهران گردیدم .

### مجدد العالی

\*\*\*

جناب آقای سیف الله و حمیدنیا با کمال احترام ضمن تقدیم مراتب



عون الوزاره

فرمائید تا شاید کسی از بازماندگان را  
نویسندگان محترم آن نشریه ارجمند  
بشناسند و باینوسیله پیوند خویشاوندی ویرا  
مجدداً برقرار سازند. دو قطعه عکس  
نامبردگان نیز به پیوست ایفاد میگردد.

باتقدیم احترام و تشکر ایرج مینا  
شرکت ملی نفت ایران

\*\*\*

جناب آقای دکتر وحیدنیا مدیر  
ارجمند مجله خواندنی خاطرات

وحید

ضمن ابراز تشکر از انتشار مجله  
خاطرات وحید و تأسف از اینکه چرا افراد  
برای قضاوت در اندیشه و کردار گذشته خود  
اینگونه از انصاف دور میافتند و چرا انتظار  
دارند همواره چون طاووس علیین جلوه  
نمایند ...

استدعای این مختصر را در واردات  
آن مجله درج و از آقای دکتر شمس الدین  
امیرعلائی تقاضا شود فرمان استانداری  
گیلان خود را هم برای درج در تاریخ که  
بعهد زمامداری سپهبد رزم آراه بوده است  
به مجله بفرستند. دفاع از دیگران  
را هم بعهد تاریخ بگذارند و بداندتند جلسه  
مشترک حزب توده و دموکرات قلابی  
آذربایجان با سران حزب ایران را هم که

در کلوب مرکزی حزب توده خیابان  
فردوسی تهران روز ۲۱ آبان ۱۳۲۶  
تشکیل شده است تاریخ فراموش نخواهد  
کرد.

۱۷ ماه مهر ۱۳۵۱

سید محمدرضا اخوت

خیابان عباس آباد پلاک ۳۱

\*\*\*

دوست عزیز مدیر محترم مجله  
وزیر خاطرات

در شماره ۱۲ آن مجله شریفه مطلبی  
در باره خاطرات لایارد درج گردیده که در  
بعضی از قسمتهای آن مترجم مطلب را بخوبی  
درک ننموده و از معنای واقعی آن دور  
افتاده است.

مثلاً در صفحه ۹۶ سطر ۲۲ مربوط  
به ناصر الملك ترجمه فارسی این قسمت  
بکلی اشتباه است.

در این سطر کلمه GRANDMASTER  
را مترجم رهبر و پیشوا ترجمه کرده است و حال  
آنکه در زبان انگلیسی به رهبر و پیشوای  
سیاسی گراندماستر نمیگویند و قطعاً مقصود  
از این کلمه يك عنوان بزرگ اخلاقی و  
طریقتی است که ربطی به سیاست هم ندارد.  
محمد علی رشتی